

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه صد و یکم تاریخ: ۸۸/۲/۱۴
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و المرسلين سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين واللعن على أعدائهم أجمعين.
همان طور که عرض کردیم جهاد اقسامی دارد که ما در قسم چهارم یا پنجم درباره ی جهاد با بیعت شکنان و عهد شکنان. اول جهاد برای نجات مستضعفان بود که بحث شد. دوم جهاد در برابر ظالمان و جباران و مستکبران بود که در ضمن آن هم تفاوت میان شیعه و سنی عرض شد. سوم جهاد برای رفع فتنه و فساد و معنای فتنه. چهارم جهاد برای تحقق معروف یا ارائه ی منکر. پنجم جهاد در برابر ناکسین عهد و پیمان که عرض کردیم که تعدادی از آیات قرآن با شدت درباره کسانی که در برابر مسلمان ها به عهد و پیمان خودشان پایبند نیستند و عهد و پیمان را می شکنند تعدادی هم در این زمینه است. و امروز هم در معاهدات بین المللی فراوانی که داریم عهدشکنی های پی در پی که واقع می شود این بحث خیلی تأثیرگذارتر است.

آیاتی از قرآن کریم عرض شد که در سوره ی توبه آیه 12 تا 15 با این شدت وجود دارد (وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا إِنَّمَهُ الْكُفْرَ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) دیگر در سوره ی انفال آیه ی 55 تا 59 بود که درباره ی پیمان شکنی های یهود و طوایف یهود و کیفیت پیمان شکنی آنها بیان شد. حالا تتمه ی بحث. عرض کردیم که در تاریخ و همین طور در احادیث اهل بیت : در باره ی این موضوع مطالب فراوان وجود دارد. یکی از آنها در نهج البلاغه است که در بحار هم نقل کرده در نهج البلاغه کلام 72 «وَمِنْ كَلَامِ لَهُ ع قَالَ لِمُرْوَانَ بْنِ حَكَمٍ بِالْبَصْرَةِ» در فیض الاسلام کلام 72. «قَالُوا أَخِذْ مَرْوَانَ بْنَ حَكَمٍ أَسِيرًا يَوْمَ الْجَمَلِ» مروان بن حکم اسیراً در روز جنگ جمل مأخوذ شد. مروان پسر حکم.

هم پدر و هم پسر دارای سابقه ی بسیار ننگینی هستند. به اندازه ای سابقه ی اینها بد است که پیغمبر ﷺ این پدر و پسر را تبعید کردند که در مدینه نباشند. البته حکم عمومی عثمان است و خیلی به بنی امیه مربوطند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان شفاعت کرد که حکم و مروان را به مدینه برگردانند ولی آنها قبول نکردند و گفتند پیغمبر خدا این پدر و پسر را تبعید کرده. حکم پشت سر پیغمبر راه می افتاد پیغمبر ﷺ وقتی که راه می رفتند یک مقداری بدنشان به این طرف و آن طرف تمایل پیدا می کرد. مروان پشت سر پیغمبر ﷺ راه می رفت و ادای پیغمبر

ﷺ را به عنوان استهزاء درمی آورد. پیغمبر ﷺ ناراحت شدند و روزی فرمودند «كُنْ كَذَلِكَ» همین طور باش. این بود که مروان تا آخر عمر موقع راه رفتن این مرض را پیدا کرده بود که شانه هایش تحرک زیادی داشت. خلاصه عثمان در زمان ابوبکر و عمر این دو را شفاعت کرد ولی به مدینه بازگردانده نشدند. ولی وقتی عثمان به خلافت رسید حکم و فرزندش مروان را به مدینه برگرداند و مروان همه کاره ی عثمان شد. مثل وزیر بود. در جنگ جمل هم مروان شرکت داشت و کمک زیادی هم کرده بود. این سه نفر که سردمداران جنگ بودند عایشه و طلحه و زبیر مردم را تحریک می کردند به کشتن عثمان و از کسانی بودند که نسبت به عثمان عداوت به خرج می دادند. ولی بعد از اینکه عثمان کشته شد همین سه نفر قیام کردند برای خون خواهی خون عثمان، این عجیب است. وقتی که حضرت امیر ﷺ به زبیر رسیدند و فرمودند مردم را چرا جمع کردی گفت ما آمدیم و خون عثمان را مطالبه می کنیم. حضرت فرمودند «لعن الله من اولينا بدم عثمان» از من و تو هر کس که دستش به خون عثمان آغشته است خدا لعنتش کند. این سه نفر در حیات عثمان مردم را تحریک به قتل عثمان، ولی بعد از کشته شدن عثمان همین سه نفر خون عثمان را بهانه و دستاویزی برای به راه انداختن جنگ جمل قرار دادند. مروان هم در این جنگ نقش بسیار مهمی داشت.

حالا جنگ جمل خاتمه یافته مروان را اسیر گرفتند و آوردند خدمت حضرت امیر المؤمنین ﷺ «فَاسْتَشْفَعُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ع إِلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع» یعنی مروان شفیع قرار داد حسن و حسین را در خدمت حضرت که او را ببخشند. حضرت می توانستند مروان را چون آتش افروز این جنگ بوده او را مجازات کنند. مروان این دو نفر را شفیع قرار داد نزد حضرت امیر المؤمنین تا از جرم او بگذرند. «فَكَلَّمَاهُ فِيهِ» این دو نفر هم با حضرت صحبت کردند که حضرت امیر المؤمنین ﷺ مروان را ببخشند «فَخَلَّى سَبِيلَهُ» حضرت فرمودند باشد برود دنبال کارش «فَقَالَ لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» به حضرت گفتند حالا که مروان می خواهد برود پس با تو بیعت کند و برود «قَالَ ع أَوْ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَأَحَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ» فرمودند آن موقع که من خلافت را قبضه کردم مروان و طلحه و زبیر با من بیعت کرده بودند، مروان هم جزء همان بیعت کنندگان روز اول بود. حالا دوباره چه بیعتی؟ «أَوْ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَأَحَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ» آیا قبلاً با من بیعت نکرده بود؟ الان دیگر نمی خواهم با من بیعت کند «إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٍ» کف مروان کف یهودی است. چون یهودی ها در پیمان شکنی همان طور که امروز هم می بینیم خیلی مشهور و معروفند. بلکه صدها و ده ها دفعه بعد از جنگ

روز خونین یعنی جنگ ها و تحریب هایی که این چهار نفر و خود عبدالمملک به وجود خواهند آورد. عبدالمملک بعد از مروان که به خلافت رسید حجاج بن یوسف را فرستاد برای جنگ عبدالله بن زبیر. عبدالله بن زبیر هم در مکه در کعبه متحسّن شده بود. ولی حجاج با بستن منجنیق ها خانه ی کعبه را خراب کرد و لشکریان عبدالله بن زبیر را کشت و عبدالله بن زبیر را نیز کشت و به دار آویخت. بعد از این بود که خلافت استقرار پیدا کرد برای بنی امیه.

مقصود ما از این کلام حضرت امیر در نهج البلاغه این بود که حضرت فرمودند من با مروان بیعت نمی خواهم «إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٌ» برای اینکه دستش مثل دست یهود است یهود هم پیمان شکنند. همان طور که از آیات قرآن خواندیم. دو سه مطلب دیروز عرض کردیم که حالا آنها را تمام کنیم.

یک مطلب راجع این بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بعد از پایان جنگ جمل خواستند توضیح بدهند که چطور شد طلحه و زبیر و عایشه که آتش افروزان این جنگ بودند حضرت با آنها جهاد کرد. طلحه که در میدان جنگ به دست مروان کشته شد. که خیلی عجیب است که خودشان با هم هم رزم بودند. مروان وقتی که دید طلحه به این طرف و آن طرف می رود، طلحه سابقه ای در اسلام داشت، مروان گفت این وقتی عثمان زنده بود چقدر مردم را برای کشتن عثمان تحریک می کرد. الان برای طلب خون عثمان دارد این همه حرارت به خرج می دهد. به همین دلیل باید او را بکشم و تیری به کمان گذاشت و همان تیر به پای طلحه خورد و خون فراوان رفت و طلحه کشته شد.

حضرت امیر علیه السلام بعد از اختتام جنگ در میان کشته ها قدم می زدند به جنازه ی طلحه که رسیدند در نهج البلاغه است که فرمودند به والله من دوست نداشتم این چنین این را کشته ببینم. رود آن محبت و عاطفه ای که داشتند نسبت به انسان ها و نمی خواستند انسان ها گمراه شوند و به ورطه ی ضلالت و شقاوت بیفتند. بعد فرمودند طلحه را بلند کنید و بنشانید و حضرت با طلحه حرف زدند و فرمودند «قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا» این کلمات را به طلحه گفتند. اصحابشان گفتند با مرده حرف می زنی؟ فرمودند بله. این کلمات مرا شنید همان طور که در جنگ بدر بعد از اینکه ابوجهل و بقیه کشته شدند سرهایشان را داخل چاه ریختند و پیغمبر صلی الله علیه و آله کنار چاه آمدند و به اهل قلیب اهل چاه گفتند «قد وجدت ما وعدني ربي حقا فهل انتم وجدتم ما وعدكم ربكم حقا» قالوا يا رسول الله با مرده ها حرف می زنی «هم اسمع منكم» اینها می شنوند و بهتر از شما می شنوند و درک می

1948 تقریباً 50 سال پیش از این جنگ دوم که واقع شد آن بلندی های جولان و صحرای سینا را اسرائیل از مسلمان ها گرفت که صحرای سینا را به مصر داد ولی بلندی های جولان را هنوز در اختیار دارد. از آن تاریخ تا به حال چندین دفعه پیمان صلح بین اسرائیل بسته شده ولی آنها باز پیمان را شکسته اند الان دیگر فلسطینی ها حاضر نیستند با آنها صلح کنند چون اینها پیمان شکنند. (فِيمَا تَقْضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً) در قرآن کریم هم پیمان شکنی یهود ذکر شده. حضرت امیر علیه السلام فرمودند «لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ» احتیاجی ندارم که با مروان بیعت کنم «إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٌ» کف مروان کف یهودی است «لَوْ بَايَعَنِي بِكْفِهِ لَعَدَرْتُ سَبْتِيَهُ» اگر با دستش بیعت کند (سبه به دبر می گویند) با سبه ی خودش پیمان را می شکنند. کنایه است یعنی با یک بادی پیمان خودش را می شکنند. منظور این است این قدر این در رعایت پیمان متزلزل است که اگر با دستش بیعت کند «لَعَدَرْتُ سَبْتِيَهُ» با سبه و دبر خودش پیمان را می شکنند. «أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً» این اخبار از غیب است. امره یعنی فرمانروایی. بدانید مروان فرمانروایی پیدا خواهد کرد. چه وقت مروان فرمانروایی پیدا کرد؟ موقعی که معاویه مرد و یزید به جای او نشست. بعد از یزید معاویه بن یزید که نوه ی معاویه می شد. قرار بود به خلافت بنشیند و بیعت هم گرفته بودند ولی وقتی یزید مُرد این به مسجد آمد و یک شرحی درباره ی کارهای بد یزید و معاویه گفت و کنار رفت و گفت من نمی خواهم و حق و امامت مال اهل بیت : است، خلاصه پسر خوبی از کار درآمد معاویه بن یزید. این که کنار رفت بنی امیه که نخواستند این حکومت را از دست بدهند. این ها آدم هایی بودند که خیلی در شقاوت قوی بودند. بعد مروان آمد و خلافت را قبضه کرد در حالی که عبدالله بن زبیر در مکه ادعای خلافت کرد و لشکر درست کرده بود. ولی مروان در شام بعد از معاویه بن یزید خلافت را قبضه کرد. اما مدت این 9 ماه بیشتر طول نکشید. حضرت می فرمایند «أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً» بدانید برای مروان فرمانروایی است. اما «كَلَعَتَهُ الْكَلْبُ أُفَّهُ» مدت کوتاه به اندازه ای که سگ با زبان خودش بینی خود را می لیسد. کنایه از کمی زمان است. این قدر مدت کوتاهی. «وَهُوَ أَبُو الْأَكْبَشِ الْأَرْبَعَةِ» و این پدر چهار تا کبش است. که کبش ما به قوچ می گوئیم. و پسرش عبدالمملک است که چهار پسرش حکومت کردند. هیچ کسی چهار تا برادر پشت سر هم حکومت نکردند غیر از پسران عبدالمملک که اسم هایشان یزید بن عبدالمملک، سلیمان بن عبدالمملک، ولید بن عبدالمملک و هشام بن عبدالمملک است. «وَسَلَّقَنِي الْأُمَةُ مِنْهُ وَمِنْ وَلَدِهِ يَوْمَ أُحْمَرَ» امت اسلام از مروان و از فرزندان روز سرخی را خواهد دید. یعنی

دیروز عرض کردیم که حضرت امیر علیه السلام در بصره، بعد از پایان جنگ جمل، مردم که در مسجد جمع شدند، حضرت سعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه بعد فرمودند ایها الناس. حضرت می خواهند مردم را روشن کنند که علت این برخورد چه بوده؟ حضرت امیر هم خیلی مکت کردند که این جنگ واقع نشود ولی بالاخره واقع شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله هم خبر داده بودند از این جنگ. در تاریخ مروج الذهب است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله زنها که نشستند بودند به زنهایشان فرمودند «أَيُّكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَبْنَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ» کدامیک از شما زن ها سوار بر شتر پر پشمی خواهید شد و سگ های حوآب به آن شتر پارس کند؟ بعد رو کردند به عایشه و فرمودند «إِيَّاكَ أَنْ تُكُونِيهَا» مبادا تو آن زن باشی. پیغمبر صلی الله علیه و آله که درگذشتند حالا عایشه که در مکه بود رفتند برایش شتری فراهم کردند و در کجاوه او را نشانند و بالاخره آن را با پوست هایی که تیر در آنها اثر نمی کند پوشاندند تا خیلی محفوظ بماند تا بروند و به مقصد برسند. از مکه حرکت کردند به طرف بصره. مقدار زیادی از راه را که رفتند موقع اذان صبح در آنجا چند سگ حمله کردند به طرف کجاوه ی عایشه و پارس کردند. بعد یک نفر گفت «لعن الله الحوآب» لعنت کند خدا حوآب را چه سگ هایی دارند. تا گفت «حوآب» عایشه به یاد آن حدیث افتاد و گفت «ردونی ردونی» گفتند چرا؟ گفت آن حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بودند «أَيُّكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَبْنَحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ» اصلاً یادم نبود. اگر اینجا حوآب باشد و این سگ ها، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته «إِيَّاكَ أَنْ تُكُونِيهَا». من را برگردانید. طلحه و زبیر که دیدند نقشه هایشان دارد نقش بر آب می شود. چقدر زحمت کشیدند تا عایشه را به عنوان یک پرچی همراه کنند برای جمع کردن مردم. این اگر برگردد که نقشه هایشان نقش بر آب می شود. گفتند اینجا حوآب نیست، این سگ ها مال حوآب نیست. گفت نه خیر این شخص این طور گفته. رفتند 50 نفر آدم ظاهر الصلاح پیدا کردند و به آنها پول دادند تا شهادت دهند که اینجا حوآب نیست و این سگ ها مال حوآب نیست. در مروج الذهب است که اولین شهادت باطل در اسلام همین بود. شاهدها آمدند و شهادت دادند، برای عایشه ثابت شد که اینجا حوآب نیست و این کلاب کلاب حوآب نیستند به راه خودشان ادامه دادند.

مطالب زیادی در نهج البلاغه وجود دارد کسانی که می خواهند مطالعه کنند. یکی در خطبه ی 216 کسانی که به بصره می رفتند و در بین راه و آن جریان ها. البته در فیض الاسلام خطبه ی 208. شرح خوئی جلد 14 صفحه ی 170. ابن ابی الحدید جلد 11 صفحه 121.

کنند. در اینجا حضرت امیر علیه السلام با طلحه این طور صحبت کردند. یک یک در میان کشته ها می رفتند که رسیدند به کعب بن سور که از طرف عمر و عثمان در بصره قاضی بود. ولی چون عایشه همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود وقتی که به بصره آمد مردم را به میدان جنگ کشاند. حضرت فرمودند این را هم بنشانید با او هم حرف بزنم. حضرت دیدند کعب بن سور یک قرآن را به گردنش آویخته. فرمودند همین قرآنی که به گردنت انداختی تو را به کشتن داد. برای اینکه همین قرآن می گوید "کسانی که پیمان می بندند و پیمان خود را می شکنند". بعداً عرض می کنیم که اینها جزء بغاتند ولی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جدلاً اینها را جزء پیمان شکنان معرفی کردند. ولی از نظر فقهی ما همه اینها جزء بغاتند. یعنی کسی که در مقابل امام معصوم قیام کند که اینها همین طور بودند. ولی حضرت با اینها که بحث می کردند نه از آن نظر بلکه از این نظر که پیمان شکنند و آیات قرآن هم می گوید کشتن پیمان شکنان لازم است. بعد اصحابشان فرمودند کعب هم شنید؟ حضرت فرمودند بله کعب هم کلمات من را شنید همان طور که در جنگ بدر کشته شدگان کفار کلمات پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدند.

این قسمت از نهج البلاغه را که عرض کردم اگر می خواهید با شرح بیشتری مطالعه کنید کلام 72 بود که در شرح خوئی جلد پنجم صفحه ی 218، شرح ابن ابی الحدید جلد 6 صفحه 146، شرح بحرانی جلد 2 صفحه 203، شرح فی ظلال جلد 1 صفحه 357.

مطالبی که ما دیروز عرض کردیم بعضی از برادران پرسیدند از کدام کتاب، مطالب از کتب فراوانی بود که ما دو مورد از آنها را عرض می کنیم. غیر از شرح نهج البلاغه. یکی مروج الذهب که کتاب تاریخ بسیار مهمی است که مال مسعودی است. در مروج الذهب جلد اول صفحه 357. ممکن است چاپ ها فرق داشته باشد، عنوان این است "ذكر الاخبار عن يوم الجمل و بدئه و ما كان فيه من الحرب". پس بنابراین در جلد اول مروج الذهب در تاریخ حضرت امیر علیه السلام جنگ جمل را نوشته. این عربی. دیگر تاریخ "حبيب السير" جلد اول صفحه 525 شرح مفصلی در جنگ جمل دارد. در زبان فارسی ما دو تاریخ نسبتاً مهم داریم. هر چند که نویسنده ی آنها سنی هستند. یکی تاریخ حبيب السير - سیر جمع سیره است - که چهار جلد است، فارسی و قطور و مطالب زیاد تاریخی دارد. یکی هم فارسی، ده جلد تاریخ "روضه الصفا" در آنجا هم است ولی بنده آدرس را از حبيب السير به عرض شما رساندم.

خودت را لعنت کند و جوایب پیدا نکرد. آن زن پرسید عایشه با اجازه ی پیغمبر ﷺ به جنگ جمل آمده یا بدون اجازه؟ باز هم جواب پیدا نکرد. این مطالب را در شرح این خطبه مطالعه کنید تا بقیه برای بعد.

بجرائی جلد 4 صفحه 50. فی ظلال جلد 4 صفحه ی 280. در اینها جریان ها را در طی طریق ذکر کرده.

برای اینکه مطلب تمام شود، حضرت برای مردم بصره می فرماید «أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِأَيَّةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» آیه قرآن می گوید (وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَنَهُ الْكُفْرُ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتْنَهُونَ) «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَ وَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَتَقَاتِلَنَّ الْفِتَّةَ الْبَاغِيَةَ وَالْفِتَّةَ التَّائِكَةَ وَالْأَيْمَةَ الْمَارِقَةَ» پیغمبر ﷺ فرمودند فتنه باغیه همان جنگ صفین بود فتنه ناکته همان جنگ جمل است فتنه مارقه جنگ نهروان است. این بسیار کار مهمی بود که حضرت امیر انجام دادند. چون جنگیدن با مثل عایشه همسر پیغمبر ﷺ و طلحه و زبیر با آن سابقه کار سختی بود و فقط کار علی بود. به همین دلیل فرمودند «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ» ای مردم من چشم فتنه را کور کردم «وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي» غیر از من هیچ کسی نمی توانست این کار را انجام دهد. واقعاً هم همین طور بود. جنگیدن با همسر پیغمبر ﷺ در میان مردم و مقدسین کار آسانی نبود. چون همسر پیغمبر ﷺ بود. «بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَنِيهَا» بعد از اینکه ظلمت ها موج می زد «وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا» و سختی های شدیدی بود «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از من سؤال کنید پیش از اینکه از میان شما بروم. غیر از حضرت امیر هیچ کس این کلمه را نگفت و هر کس هم غیر از اهل بیت گفته رسوا شده. «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ» ما بین شما تا روز قیامت از هر چیز پرسید من جواب می دهم «وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَتُضِلُّ مِائَةً إِلَّا أَبَاكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمَنَاحِ رِكَابِهَا» این را مطالعه کنید خیلی جالب است. در شرح خوئی جلد 7 صفحه 69. ابن ابی الحدید جلد 7 صفحه 44. شرح بجرائی جلد 2 صفحه 287. فی ظلال جلد 2 صفحه 52.

این کلمه را در خوئی که عرض کردم مطالب زیادی نقل کرده. از جمله این که می گوید این جوزی روزی در منبر گفت «سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» از علمای عامه است. این خیلی کلمه ی بزرگی بود. این کلام علوی است اما دارد یک نفر از علمای عامه این طور می گوید. یک زنی در آنجا حاضر بود که سوال کرد و گفت علی ﷺ یک شب از مدینه به مدائن رفت و سلمان را غسل و تجهیز و کفن و دفن کرد. ولی عثمان در مدینه مرد. سه روز جنازه اش روی خاک بود. ولی علی برای تشییع جنازه و هیچ چیزش حاضر نشد. به آن زن گفت اگر با اجازه ی شوهرت آمدی خدا شوهرت را لعنت کند اگر بدون اجازه آمدی خدا